

ذکر شورش فزائی افغانه ساونور که بگویم که زن اسپر آمده بودند
 و تنبیه معقول یافتن حاکم ساونور و شمشیر نواب بهادر و تخریب دیگر جاها
 و دادن یک هزار و یکصد مفتاد و پنج مجری آنکه

چونکه نواب متوجه کشایش و تسخیر قلعه نگردد و افغانه ساونور که به گویم که زن مجبوس
 در تاخته بودند شورش فزائی آن طرف مانع رسیدن لشکر شده اکثر اوقات
 بعضی لشکریان نواب را تصدیق میدادند اگر چه هیت جنگ بخشی بسیاری از آنها متعین
 شده بود اما در پناه جنگل و کوهها بسر برده هر روز با آنها مقابله و مجادله می نمود و گاه نواب
 و گاه مغلوب میشد نواب بعد فراغت از بند و بست نواح نگر که در عرصه دو سال
 حاصل گردید خود بدولت راست سمت ساونور بیچاره نمود چون صبحی سواران تفریق
 کردند لشکر افغانه نمود و دیدند ایشان آنها را همون سواران هیت جنگ انکاشتر
 سبقت کردند و بمیدان قابو مانند کور باطنان تا عاقبت اندیش رسیدند تا بحکم
 نواب رساله های بار و سوار و پیاده مع تو پنجاه که بر روی ایشان در کیمین بود و ششک
 زمان بر آنجماعه دویدند اکثر مردان کاری و سران نام آوری بصدمات گولها در آن
 چپقلش مطبوعه عدم شتافتند و دیگر افغانه تا ب مردانگی باختند و بگریز نهادند و تا
 جوی آب بالا رو پس نکرده گریختند نواب حکیم خان حاکم افغانه بهوشن حواس هیت
 بمسباب لشکر خود گذاشته یعنی خیام و اعلام و نوبتخانه و شترخانه و سلیخانه و غیره
 از دست داده راه دارالمقر خود سر کرد نواب بهادر را پیشنه کوب تبعاقب ایشان تاخته
 تفریق را متعین ساخت که آنها از میدان نه هیت تا متصل قلعه بی ایشان گرفته

سوار و سپاه دست خود ساختند و دست از کوشش اعدا شکن باز نه کشیدند آخر خان
 سا و نور عاجز گشته دست از جنگ برداشت راه خود داری پیچیده بگذشت کز در روی
 مصالح نموداری که کرد که نیافت اما در عوض مبلغ مقرره فیلان و شتران و خیام مخملی و
 بیچوبهای زرد رندی و خلایع بر مان پوری و سلاح گرانها و غیره با چیزی رفت که حکام
 پیشین بصرف لگوها از اجناس نفیسه اسباب دنیا داری فراهم ساخته بودند یک قلم
 یک یک سپرده از دست تطاول غازیان لشکر نواب است چون نواب از آنجا
 فراغت حاصل ساخت در قلعہ نیکا پور و چرولی و هرنی و غیره پنهان خود قایم کرده
 مظفر و منصور باز مراجعت بنگر فرمود پس از آنجا بیت جنگ را مع لشکر گران بست
 بلا و پالیکاران صوبه سیرا و گرفتن مبلغ پیش کش تقرر سر کار بطرف هرنی و کنگاری
 و غیره و نیز اخذ کرد که از هر پالیکار سوای پیش کش تقرر سر کار نعلبندی نو جدانی ده یک حق
 سعی او مقرر کرده بودند روانه ساخته خود بدولت عبور گماط نموده طرف غرب نگر
 برای بند و بست و تسخیر قلعجات متعلقه نگر که بر ساحل دریا واقع شده همت
 گماشت و میرزا حسین بیگ را که برادر نسبتی خود بدولت خال حقیقی کریم صاحب
 همین نواب میشد با چند مردم به تسخیر سیورای درگ روانه ساخت چون میرزا از حضور
 مرخص گردید بر ساحل دریا آمده چند کشتی ملا حین ماهی گیر بدست آورده مع همراهیان
 سوار شده کشتی بار طرف درگ نگر که از ساحل تخمینا دو فرسنگ فاصله دارد و
 گردش آب دریای شور است براند و گرد و کوه استاده مفصل حقیقت تاراجی دولت نگر
 و اسیر شدن زن حاکم بجای فغان کوه گفته فرستاد و قولنامه علیی به از طرف خود نوشت
 قلعگیان ازین خبر دل از دست داده بعد سه روز به جنگ قلعہ سپردند مرزا پنهان استقیم

در آن کوه گذاشته مع اسباب امانت نگاه داشته شوم شکر حاکم نگردد و سینه و قی پر در
 و جواهر و دو صند و قنچه زیورات معصوم و دو عدو کل نیل که از زرد نقره صنعت تمام تیار کنانیده
 بود مع طقمای دست توره باو جلاجل گلوی فیضان پای تخت که آنم از طلا و نقره بود و دو
 صد ذرین زرد دوزی مراجعت کرد و اسباب از نظر و الا گذرانیده سرخ رو گشت
 نواب خود بدولت در اندک مدت بضبط و نسق آن نواح پرداخت چنانچه در تسلیه
 فرجان و انکوله که از سرحدات گماث کوکن است و تعمیر کرده سیف الملک ظم
 کوکن امیر عادل شاهی بود و کوثریال بندر و سداسیو گنده و منگ و مولینر
 و بناده و بیگل و غیره طمانه مستقیم گذاشته مراجعت بسریزنگ پین نمود چون
 بیست جنگ بالشکرگران از حضور نواب مرخص گردید برکنگیزی تاخت و ولک و سپه
 پیش کش سه گرفته به بهرین پلی آمد و از پالیکار آنجا هم نبری و گرمی سه لک روپیه
 گرفته سمت جتیل درگ در رسید و از پالیکار آنجا هم چهار لک و سپه پیش کش گرفته از
 راه جریله و کوثری کوته گذشته بطرف رای درگ رسید و از پالیکار آنجا نیز درخواست
 زد نمود و ناداری و تاراجی ملک خود و انموده در ایصال مبلغ پیش کش حملها ایگخت
 پس هدیت جنگ بنا بر عبرت قلعچه کنی کل تعلقه درگ مذکور را محاصره کرده به تسخیرش همت
 گماشته بود و پالیکار مذکور پنج شش صد سوار و دو هزار پیاده جمع کرده راههای رسد غلا
 لشکر از اطراف مسدود ساخت هر بین اوقات که وقت مراجعت از اقلیم نگر نواب بهما
 عنایت نامه موسوم به هدیت جنگ متضمن فرستادن هزار جوان شایسته از لشکرش
 به صلاح بصیابت جوثری شتر سوار ترسیل داشته بود تا او هزار مرد شایسته را از فوج
 خود بر آورده بیدر قه پانصد سوار و دو ساله بار با سلاح از شمالی رای درگ روانه سیموگه

ساخت چون جمعیت مذکور راه دو تنه فرسنگ طی کرده بود که ناگاه سوار و پیاده های
حاکم مذکور نمود شده بلا توقف بزرگ همزنگان بر آنجماعت یورش کردند اگر چه اهل قهر
شکها زدند و سواران شمشیر آزمائی کردند اما پیادگان پالیکار مذکور از پناه جنگل آن جا
را مغلوب وزیر وزیر ساختند و اکثر مردان تجربه کار را تیر کشیدند و بعضی از آن
مملکه جان را با سلامت بر آمده بر کوهی پناه گرفته بودند چون این خبر به هیبت جنگ
رسید مورچال گذاشته با جمیع لشکر بیک طرفه العین در تاخت و سپاه پالیکار از
بازوی شجاعت چنان نهریت داد که مقومان تا خندق قلعه درگ مذکور عقب نماندند
پس همین جا یعنی در میدان شرقی رای درگ اعلام نصب کنائنده نیمه باز و فرود
آمد و به پالیکار آنجا نوشت که این همه بد سلوکی شما بسبب کرم و نواز شماست حقاً در
خاطر ما بود که بهر طور بحضور فیض کنجو عرض کرده سمستان شما را بر شما بحال کنائنده از اینجا
نیکنام باید رفت الحال مید سود و بهینو و مدار یکدست از جان و مال خود بشوئید
چون آن نوشته به پالیکار رسید و بر مضمونش آگهی یافت کشتی پادلوای خود را فرستاده
بعفو جرایم پرداخت سه لک روپیه پیش کشند دو لک روپیه تقصیرانه و لک روپیه نذر
جان بخشی نیز آنچه که سامان و نقد و چهار پایان جمعیت معدوم بود همه یک یک بشمرند
روانه کرد پس هیبت جنگ لوای مزبور مع مبلغ مذکور همراه خود گرفته حاضر حضور
گردید و بهدر آن روزها میر علی صباخان را بقصداری برانامه فرموده خصمت کرده بود

ذکر فوج کشتی سوانی مادهوراؤ بن بالاجی راؤنا نامر هشته درین ملک
و گرفتن قلعات این نواح و صوبه سیرامع دیگر کیفیات کردین

یک هزار و یک صد و هفتاد و شش هجری واقع شده آنکه

چون بالاجی را و نانا سر کرده پونه در گذشت سوانی مادهوراؤ و کپش بر سندیست
 جلوس کرده چشکے در بند و لبست خود بود بعد از آن بفرایمی لشکر و آلات حرب ضربه
 تو بخانه گران که قریب لک سوار و منجلا آن سنی هزار نپڑاره بود و پنجاه هزار پیاده کفنگی
 مع لشکر علی بہادر بن شمشیر بہادر که نامبرو از نسل نانا مرہٹہ بود ذکرش بسبب ال جمال
 آنکہ از بیجا پور قاصد قوم مسلمان مستانہ نام بعد تاراجی دولت عادل شاہ بہ پونه
 رفتہ سکونت داشت و در فن قص مشہور و ہر جہت حسن جمال سر آمد وقت بود بالاجی
 را و نانا شیفتہ خوبہایش شدہ بہمبستی خود کردیدر قاصد مذکور نیز فرقیۃ او شدہ تن
 برضایش در داد چون در چندی دستگاہ ظہور پت پوسی تولد گشت ر قاصد تہ کار
 پس را برائین اہل سلام تربیت و پرورش ساخت چون اوسن تہ میر رسید پدش یعنی
 بالاجی را و نانا اورا بشمشیر بہادر مسمی ساختہ منصب جاگیر دوازده ہزار سوار مقرر کردہ
 بود چنانچہ بہادر مذکور در جنگ سرا پدال بہارہ بہاؤ مقتول گشتہ لپش علی بہادر حاضر بود
 سمت کرناٹک بالاکھاٹ در تاخت اما مخفی ماند کہ نپڑارہ قومی است اچکہ با او باش
 منش بعضی سرداران و کن بنا بر تاخت و تاراج ملک اعدا و عبرت لشکر خود آنہارا فراہم
 می سازند و بیچ ماہیانہ مقرر کردہ از خزانہ خود باہانہی دہند و در ہنگام مقامات
 عساکر گیاؤ ہمیدہ آوردہ می فرستند و بہایش بخرج ما بحتاج خود می آزند و در ایام
 ہم بخوشنودی تمام از سردار لشکر اجازت غارت و تخریب بلدیا گرفتہ ملک خصم اچن
 تاخت و تاراج می نمایند کہ بوم و چند از آن برانہ می ہراسند بلکہ در ایام ہم چیزی نہ
 بطور تعلبندی لبشر لشکر عاید می سازند القصد چون مادهوراؤ و عازم بالاکھاٹ گردید

بسا و نور آمده حاکم آنجا را مع لشکر همراه خود گرفت و مراراً ورا نیز طلبیده از گھاٹ
 کرنات عبوت رنگ بدرانموده به چیتل رگ آمد و پالیکار آنجا را هم با خود گرفت بصوب
 سیرا رسید میر موصوف روز اول با جمعیت خود بیرون قلعه شتافت و لشکر مرط
 را بچشم خود دیده مستعد جنگ گشت راوند کور بر کنار تالاب شمالی قلعه توچانه
 قائم ساخته از دور شکست حصن همت گماشت میر موصوف ده دوازده روز
 مقید امر جنگ بود بعد گرفتن قول و قرار نامه کلید های قلعه صوبه به گماشتگان غنیم
 سپرده توکریش قبول کرد پس غنیم موصوف را بخاطر داری تمام همراه خود داشت
 سپس بطرف کوه مدگری کوچید و بمحاصره و مجادله بجاه کوه مذکور تسخیر کرد و طمانه خود
 گذاشته پیشتر کوچید اگر چه نواب بهادر جمیع لشکر سوار و پیاده و توچانه طرف بنگلو
 خرامید اما نظر بکثرت افواج غنیم کرده چند از لشکرش بوج و آویزش مناسب ندیده

بر قول حکما که گفت

خضم سرکش اتوان ز رفتادگی تسخیر کرد ۴ شیشه چون گردن کشر پمانه می باید شدن

کار بسته باز مراجعت لبسریک پین نمود و برای حفاظت سپاه و حشم قلعه تیر پیا بنا
 ساخته توچانه و سپاه بار و پیاده گرانگی را بجا بجا قائم کرده بجای خود خبر دار ماند و این
 همه خواب خرگوش با متحان عزم جرم و شیردلی و روباہ بازی غنیم بود لکن سواران طویله
 بیدار و در جنگل ماگرمی درگ پنهان داشته تا کید فزائی نموده بود و غنیم از آنجا پیشتر
 جرات پرواز شده بکوه بگل محاصره کرده قولنامه در سپرن قلعه موسوم قلعه در حیدری
 که سردار خان نامی دلیر و دلخواه نواب بود ترقیم و تبلیغ ساخت قلعه از مذکور که از
 همراهیان خود خاطر جمع داشت در جواب قولنامه چند گولهای توپ گردون شکن

ارسال داشت غنیم از جرات آن مرد خصم آلود دشمنانال گردیده بی شکست و سخت
 حصار قلعه حکم یورش فرمود تا لشکریانش مانند زنبور سیه درون که بر نشان انگبین
 هجوم سازند لظنظنه های هوی بر پشت و تا خند تا سر دار نامی با سپاه خود پیش آمده
 سینه های دشمنان را بهت گولهای توپ و بندوق و تیر چان را با ساخته اکثر مردان را
 بجاک عدم بخوابانید و از خون آنها بر سنگهای اطراف و نزدیک بانهای قلعه و همه سر حرو
 کشیده منظر گشت اهل غنیم شکست فاحش خورده و سپس گردیدند و بار دیگر از جمله
 مردانه کرده همون آتش در کاسه قسمت خود یافته زنگ بر روشک تند و بدستور
 روز دیگر غنیم خود سوار فیل شده مستعد استاد و تمامی سوار و پیاده و امرا و خود را به
 تسخیر کوه فرمان داد پس آن روز هم سردار حبری تردد بهادارانه و کوشش رستمانه
 در دفع اعدا بعمل آورده فتحیاب گردید که بر پیش گولهای توپ و بنا دیق از دامن
 کوه تا حصار قلعه جوق جوق یورش کنان را بخون غلطایند غنیم مینشاید چنین حال
 منکر فکر مند گشته پالیکاران حلیل درگ و غیره را با انعامات شایسته و معافی پیشکشات
 دو ساله امید و ارساخته حکم قتل عام کرده اجازت قلعه گیری در داد تا پالیکاران
 بی دران خود را که ما بر این ملک و هر مکان بودند اشاره ساخته روانه نمودند پس آنها
 از عقب کوه هزار محنت و تردد در فتنه نزدیک بانها راست کرده به برج و باره قلعه سوار شده
 کوکای مهیب برداشتند سردار شجاع اگر چه بچند سپاهی برایشان تاخته داد جلا داد
 و مردانگی در داده دمار از روزگار آنها بر آورد اما چون محافظان قلعه کسان غنیم را
 اندرون قلعه بر بزان دیدند مهیبت ناک گشته آلات حرب از دست گذاشته را بگان
 جانهای خود را باختند مردم غنیم سردار شجاع را زخمی و اسیر کرده آوردند غنیم آن مرد جری را

رو بروی خود طلبیده هزاران آفرین و تحسین سرفراز ساخته همراه خود گرفت و جنگل
 طمانه گذاشته پیشتر کوچید لکن قزاقان نواب بهادر بارها بر کوی آوردان غنیمت بنگامه
 رستخیز برپا ساخته بر هر اولی و چند اولی در تاخته چنان داد شجاعت میدادند که
 پندارهای لشکرش که در امر قزاقی و جانبازی و حیل انگیزی سرآمد وقت بودند از
 دست بردیست او نشان عاجز آمده بیرون لشکر خرامیدن نمی توانستند و غنیمت نیز
 با اینهمه افواج کثیر از غازیان نواب بهادر هوناک می بود و عرض رفته رفته از تسخیر و
 بند و بست بالا پور کلان هم فراغت یافته این اراده که پیشتر تمامی قلعات اطراف
 پٹن را بضبط خود آورده و پالیکاران نواح را بخود متفق ساخته پس از آن با فتوح قلعه
 دار السلطنت خداداد همت کمار سمت بالا پور خورد و نهضت کرد بدین زمان خان قوم
 نایطه فوجدار آنجا مشاهده لشکر انبوه غنیمت بیم خورده جنگ مناسب ندید اگر چه نامبرده مرد
 شجاع و دلاور و نمک حلال بود اما صلاح حال عقل معاش انسان مدام بر یک هیچ و تیره
 نمی باشد بمقتضای مصلحت وقت فلاح خود داری در سپردن قلعه در یافته کلیدهای
 قلعه و دیگر کارخانجات بغنیمت سپرده با صحت و سلامت حال رخصت گرفته بگردش تافت
 پس غنیمت از آنجا بگولار رفته از نواب دلاور خان جاگیردار آنجا هم چیزی زر گرفته جاگیرش
 بر او بجال داشته بگوه مژواکل که تهازه نواب بهادر بود محاصره کرد و بعد چند یورش تلف
 هزاران مرد کاری تسخیر کرده قلعیان را مع قلعه را کتلم قتل عام کرده از آنجا بطرف
 کریم کنده که آن قلعه هم بضبط قلعه دار حیدری بود شتافته باندک سعی مفتوح ساخت
 میر علی رضا خان را که همراهش امیدوار بود و جدو آبایش بقتل عداری کوه مذکور
 می پرداختند جاگیر داده بفرایمی هزار سوار و دویست هزار پیاده برای بند و بست ملک

انطرف وزیر کردن پالیکاران تاکید آکیده کرده بغرم تسخیر پین برگر دید نواب بهادر پین
 عزم جزمش وقوت یافته خود بدولت باجمع سوار شیرشکار در جنگل ماکری پناه گرفته چون
 شیر گرسنه منتظر شکار بود که بیک ناگاه بر اول لشکر غنیم که باصطلاح فرس بینی عساکر نامند بوفوق
 سامان جنگی و پیری رسد و غیره معه توپخانه و اعلام پیشوائی رسیده در سواد اتری در گن غافل
 از لشکریان نواب فرود آمد و آنروز مقام پابین اراده که فردا محاصره سریرنگ پین عمل
 آرد سپاه مشن آن صحن از اندیشه رسد مه جانبازی عازیان نواب وارسته و
 بیباک بودند نواب از فرودگاه لشکر غنیم خبردار گردید همه فرار از لشکریان خود احدی را
 بیرون جنگل نگذاشته مستعد جنگ بود چون شمشاد بعد انقضای نصف شب از عقب
 غافلان رسیده چنان شبحون زد که لشکریان غنیم با آنهمه جمعیت گران که قریب جبل و
 پنجاه هزار مرد بودند هوش و حواس باخت تاب ضرب شمشیر و نیزه نیاورده اکثر ایشان
 جوالمای برنج و شلیطه باخالی کرده اند و لشخیزند و بعضی دست و پا زده بسر و گرد
 فریب جان خود از آن مهلکه بیرون بزدند و بعضی سپاه آنجماعه سرهای خود را بجز تمام
 زیر پای اسپان عازیان سپرده امان جان یافتند و سپه سرداران لشکر بر سپین زمین
 سوار شده راه لشکر خود سرگرد نواب منظر و منصور که گاهی چنین فتح غیبی بظهور رسید
 شادمانه سر و وطرب نواخته همه باب جزو کل لشکر غنیم و توپخانه و اعلام و غیره بر دست
 روانه سریرنگ پین نمود و خود بدولت بهونجام ضرب حیا م فرمود چون مادهوراؤ خبر
 شکست فاحش لشکر بینی گوش کرد آهی از دل پرورد بر کشیده رنگ بر رو شکست و
 سرشک تا سفت و تخمیر بکمال غضب از دیدنای خون پالان روان ساخت و بر سر دار
 منهنم زرد در که بعد تاراجی لشکر بینی از آنجا نا کام برآمده بود زبان طعن بر کشاده بناخو

تمام گفت که آه بینی پیشوا بریده شد پس از سواد چپتا منی که فرودگاهش بود پیشتر کو چپیده در
 کوستان انباجی درگ پناه گرفت درین اثنا نواب بهادر شب دیگر شباشب در تاخت
 قلعه بالا پور کلان را گرد گرفته در سر سواری مفتوح ساخته همانه داران غنیم را یک قلم به قتل
 آورده صبحی مراجعت باگری درگ فرمود این خبر هم غنیم شنیده در فکر دور و دور از افتاد
 بود و همدان زمان از لشکر غنیم سرداری با پنج شش هزار سوار غارت کنان وارد بار محل
 شده از دست شجاعت قزاقان جیدری که بر سر اعشان تاخته بودند تاراج
 گشتند الله با وجود کثرت افواج سپاه غنیم از دست بر دقزاقان نواب بهادر خلیف
 گشته بیرون لشکر نمی شتافتند پس معنی آیه کم من فئته قلیله غلبت فئته کثیره صادق
 آمد پس آن نواب بهادر مقبضای فطرت ذاتی و تجویز رای جهان کشای خود بجا آنکه

رابع

جز نرم دلی بخصم سرکش نکند +
 دفع آتش کسی به آتش نکند +

دانا هرگز اداس ناخوش نکند
 آتش چو زبان زرد بر او آب زنند

و کلامی باهوش را با چیزی بدایا و تحالیف که از همین لشکرش به دست کرده بود و بهفت
 لک روپیه نقد نزد غنیم فرستاده پیغام داد که بی موجب غرابکشی و تاراجی رعایا را باب
 دولت و اهل بهت را مناسب نباشد مضی ما مضی شایان سعادت مند و
 بزرگ منشی آنست که دست از قتل و غارت خلق الله برکشند و دل از غم مردم آزاری
 برداشته مراجعت نمایند و مبلغیکه فرستاده شد بالفعل داخل خزانه سازند و همین
 سود لشکر کشی خود دانند و این دولت خدا داد را مدعا و ن بایست خود شناسند چون کلامی
 صائب ای نواب غنیم در خورده یک یک مضمون ادا ساختند و مبلغ مذکور گذراند

به سخنان چرب شیرین لصلح رضامنند کرده آتش فتنه را فرو نشاندند غنیم که بکششش و سال
 و سه ماه کاری ناکشوده و بند و بست واقعی اودین ملک نشده بلکه بجمع وجوه خرابی
 بحال لشکریان او راه یافته بود صلاح و فلاح خود در همین معنی با قبال ارشادات
 نواب پرداخت اسیران را با خلعت و انعام و از لشکرش ساخته به پونا مراجعت
 کرد نواب مع لشکر عقبش کوچید و بیالاپور خود آمده از آنجا با طرف تعلقات غارت
 ساخته غنیم سواری فرموده رعایا را بقاوی زروگاوان قلبکش و تخم و غیره بسیار
 شیار خوشدل ساخته در آبادی ملک کثرت زراعت تاکید کرده حاصل یک سال
 معاف نموده مراجعت به بیگلور فرمود و هم آن روزها علی زمان خان نایب
 بمعرفت بدر الزمان خان موصوف بوکالت محمد یوسف خان کمندان مدبر اکرنوا
 محمد علیخان ناظم رکات به بغاوتش متمم ساخته بر او ناحق لشکر کشی نموده بود فایز
 حضور شده درخواست کوک نمود چون نواب را بند و بست بعضی مقدمات ضروری
 دولت در پیش بود فوج را از خود جدا کردن مناسب وقت ندیده چندی مقدمه آن
 به لیت لعل گذشت درین اثنا ناظم رکات بر او فتحیاب گشته قلع را بقصور
 سیوناس اوزنار دار تجاوری و کلاه پوش و جمعدار دیگر گرفته کمندان موصوف را
 بردار کشید چنانچه کمندان باعی تاریخ اوسپس خان مذکور همین جا ماند و نواب اوصناع
 خوش و جمال سیرت و حسن تقریش پسندیده مصاحب وقت خود ساخت بعضی اوقات
 با وی مزاح بهمی نمود و خان مزبور بسیم بود چنانکه بر سپ سوار شدن نمی توانست
 بنا بر آن میل خاصه برای سواریش عنایت میشد و هم در آن اوقات فیض الله خان
 به بیت جنگ از خسر خود بخجیده به پناه نواب بهادر آمده بود و در اعیان زیورات مصحح

واجناس نفیسه و وجه متوفی خود از نواب لاور خان بدل میداشت مکرر و مفید
مقدمه خود وقت قابو مستغانی شده مزاج و حاج نواب را بر شورا نید پس نیل
خاصه مع عماری با چند سوار بکولار فرستاد خان والا شان را طلبید چون که خان و انا
انجام کار خود بر سوا می دید و از فتنه انگیزی خویش نارسید خود هر سید در عهد اول
سخن نواب خلل آبرو بل زندگی خود تصویریده همچون چرا را می گردید هر گاه نواب
بر آمدن خان بزرگ توف یافت حجاب کینه از دل صفا منزل بر شسته تا سر اید و خیمه
خاص استقبال کرده آورد با عقدا در دست بر مسند خود نشاند و شرایط نیاز مندی

که صفت مرد کامل است چنانچه بزرگی میفرماید بیت

که آن مرد تمام است از متامی کند با خواجگی کار غلامی +

ادا ساخته فرمود که بنده را یکی از دولتخواهان خود تصور کرده چند می تشریف تشریف
ارزانی دارید و این نادان را که هنوز تربیت یاب است به پند و نصایح بزرگان
بصلاحیت هر آرزو عرض از حصول ملاقات خان جلیل القدر سرور اندو گشت
و بر حقیقت حال کماهی آگاهی یافت مقدمه هیت جنگ را صرح بهتان دانسته از دل
محو ساخت تا پسرانش را که خان والا شان همراه خود آورده بود نزد پدران یعنی
هیت جنگ فرستاد و خیمه علییه بر او اسباب ضروری دولت مندانه مهیا کنانید
فرود آورانید و خدمت گزاران لایق برای کار و خدمت نیز متعین کرد و برای صرف
مایحتاجش هزار روپیه با هواریه ساینده و دو وقت طعام خاصه با او تناول می فرمود
در همون نزدیکی نورالابصار خان بن دل لیر خان برادر نواب لاور خان را بخویشی
و امدادی خود عزت بخشیده با دای رسم شادی کتخزانی پرداخت بعد چندی

برای بند و بست پالیکار اطراف کولار و موڑ و اگل بہت گماشتہ فوج کشتی نمود و ہر مہون
 زمان بہ حضرت خاکی شاہ فقیر کہ نہ ہم نواب بود و بہت جنگ و ہما میرزا خان بخشی
 پاگاہ کہ اور از اطراف اوزنگ آباد طلبیدہ بغرت و وقار داشتہ بود میر علی رضا
 خان را بجایر عمدہ و از دیاجاہ و منزلت امیدوار ساختہ بحضور طلبیدہ شست چون
 او نسبت برادری و حق صہرت در میان داشت خاطر جمع شرف اندوز حضور
 کردید نواب بنا بر تالیف قلوبش گرم کنندہ مع در و بست ضلع دژ کل جاگیر دادہ
 با جارت فراہمی لشکر سرفراز و مطلق العنان ساختہ در عرصہ شششاہ از بند و بست
 پالیکاران آن نواح یعنی پالیکار پنکپنور و مدن پلی و کمئیر پالہ وغیرہ فراغت حاصل
 کردہ مراجعت بسری ننگ پٹن نمود و تا دو سال بعیش و عشرت اشتغال و زریزہ
 اسباب جاگیر می آلات کشور کشائی بصرف لکو کمانزر و گوہر فراہم ساختہ بہ نگہداشت
 سوار و مردم بار و پیادہ و کرد آوری سپاہ مامور بود و یاسین خان نئی کدوری
 بہمون ایام از تہرنگ عرف تر چنپالی آمدہ نوکر شدہ بود و محمد عمر کندان ہمدان
 روز با مرض مہلک جان بحق تسلیم نمودہ محمد علی پسرش کہ درین حیات پدرو بود بکناری بہمون رسالہ
 سرفراز شدہ چون جمیع اسباب لشکر مستعد گردیدہ رفتہ رفتہ بہ بند و بست نگہداشتہ مع لشکر
 آراستہ و پیراستہ منتظر مہون نواب لاو خان را نیز ہمراہ خود برد چنانچہ معمول چنان داشتہ
 کہ وقت کوچ و جنگ لاو خان بزرگ را بر فیل خاصہ سوار کنانیدہ سواران پاگاہ
 خاص کو تل و جلو داران را اگر فیل داشتہ برانہ میکرد خود بر اسب سوار شدہ پیش سپاہ
 و توپخانہ می خرامیدہ و از آنجا فوجی بسزاری و نکت را و مشرف لشکر کہ دولتخواہ بود
 بہ بہت جنگ طرف ساو نور روانہ کرد تا جاکم آنجا بعیت نامانی پیش کشان یون بہت

و در بعضی قلعات آن صنایع طمانها مضبوط کرده خود بدولت در عرصه یکسال معاود

به پیش نرسیده چند سوسه سود

ذکر فوج کشی مادهورا و کرت ثانی و تا ختن نواب بهادر بمقتابله او
در نواح ساونور و واقع شدن محاربات باد بگر کیفیات کردن
یک هزار و یکصد و هشتاد و هجری واقع شده آنکه

چون مادهورا و کرت اول از ملک کرناٹک بالاگھاٹ بعد تقریر صلح به پونا مراجعت
نمود و در صوبه سراسر طمانه او بود قلعه را آنجا از تیارسی لشکر نواب بهادر و تشرف
بر دلتش بطرف نگر و بند و لبست آنجا هر اسان شده بهادر و مفصل حقیقت
بزرگاشته بود و او ازین معنی تشوشی پیدا کرده از جمعیت نواب پراگندگی خود دانست
و باز لقا بهی لشکر و امرای خود پرداخته عازم این صوب گشت و به تسخیر قلعات
که در صوبه قلعه داران نواب بهادر بود فوجها را اطراف روانه نمود نواب بدر یافت
فوج کشی مرهٹه خود مع لشکر ظفر پیکر از راه سیوگر و بسوا این عبور جوی تنگ
بهدرا نموده بطرف هریر و بهرنی آمد و از آنجا برگردیده بر سواد میدک که به شکار بود
مشهور است فرود آمد و مرهٹه هم بالشکر خود بعد تسخیر چند قلعه بمقابله آمده بقائم
دو گروه مقام نمود و در دیگر سوار شده بجاده رسید نواب لشکر خود مستعد ساخته
میدان رزم قائم کرده ایستاد و پالیکار حیتل درگ هم در آن مهم بالشکر خود هم گام
نواب بود چون مرهٹه گرد لشکر نواب حلقه زده از اطراف حمله های مردانه نمود
غازیان به لادری تمام کوشش کرده بدفع آنها پرداختند و هرگز فرودگاه را

قائم کرده شب از آنجا کوچید راست طرف چرولی و انوٹی و چرا آمده پشت جنگل داده
 اقامت و زبید اما برای حفاظت لشکر بر فراز تیرها بنا ساخته توپخانه قائم کرده
 مستعد منتظر وقت عدو سوز نشست و مرسته از جایگزین شدن توپ خود از آنجا
 برخاستن بجای دیگر تا ختن مجال داشت و حاکم ساد نور هم مرسته سازش کرده
 همراهش بود پس وزی چند هر روز جوق جوق سپاه از هر دو لشکر آمده در
 میدان مرد آزما می داد جلادت داده هنگامه زرم گرم داشتند و مرسته توپ و رانند
 از دور از کوهی دشته بر لشکر توپ اندازی می کنانید ازین سبب
 اکثر تصدیع مجال مردمان بهیر لشکر توپ راه می یافت تا شبی توپ فکر کرده
 پنجاه تفنگچی نشست انداز و هزار و پانصد سوار دلاور و چابناز با چهار ضرب توپ
 جلوی لجه منتخب کرده با خود گرفت و باقی لشکر بدمه هدیت جنگ خشبی کرد و بند بست
 خزان و توپخانه و غیره کارخانجات بتدبیر توپ دلاور خان برگماشته بعزم شجون
 برآمد و از پناه جنگل سخت بر توپخانه مرسته شتافت اما وقت منحوس و ساعت ششم
 کامی بود بسبب درستی راه که بعضی جا جنگل تراشیده میرفت تا رسیدن نزدیک
 توپخانه مرسته در میدان شب بسر آمد و در روشن شد پس سپاه عظیم از آمدن
 لشکر توپ خبردار گشت که گوش گرفتند و نعرهای بگیر و بکش بر او شتافت از اطراف
 اسپان جهانه حمله کردند اگر چه توپ بقاعده دست قلع سپاه بسته هر چند
 سر کردن توپ فرمان داد هرگز توپ سر نشد که آتش چون نخ فسه کرده دید تا آنکه
 خود بدلت از اسپان فرود آمده فیل در دست خود گرفت توپ را آتش زد و صریح
 کمی کرد لاچار شده امید توپ گذاشت و سپاه منصوره چندمی از شک

بنا و یق بر دفع او شان پرداختند حتی المقدور سعی کردند آخر لشکر باین مرهطه مبتدیان
 زاعان سیاه هجوم آورده دوش بدوش در آمیختند تا جمعیت نواب پراکنده
 شده رایگان جانهای خود در باخت و نکت را زد و یوان کشته شد و علی را نشان
 زخمی گردید و بعضی از آنها بطرف لشکر خود به پیم سائیدن اسباب جنگ گشتند
 و لشکر باین مرهطه چون میدان یکام خود یافتند تقاب ایشان کرده تا مقدور
 دست از قتل و غارت بزرگشیدند و نواب بحکمت عملی از آن مهلکه برآمده مثل
 آفتاب یک تنه در جنگل زیر درختی نشسته بر فراز زمین دشمن کامی نظر غضب آورد
 میکرد در آن اثنا از قضا طنبور نوازی مع طنبور وارد الوقت گشته بحضور خود بدلت
 به ایستاد نواب سیدن او را مغتنم انگاشته وقت مساعدت طالع همایون
 لشکر باین خود انگاشته فرمان داد که طنبور نواز او حسب حکم چنان طنبور نبواخت که
 صدایش در لهاسی سامعان همیت نامرادی انداخت که بجز استماع آواز طنبور
 اهل غنیمت از بیم رسیدن کومک منهران همه اسباب و آلات غنیمت که برداشته
 بودند بگذرانند و بکری نهادند و نواب بقیة السیف لشکر باین خود را جمع ساخته
 در میدان رسیده بود که همیت جنگ مع توپخانه و مردم پار و سوار بکومک نواب
 بلغار نمود پس نواب باطمینان کلی لشکر گرفته عقب شان در تاخته بگولند از ان
 و تفنگچیان حکم داد تا بی محابا شلکهها زده سر و پای های سپان شکسته فتیاب
 گردیدند و غنیمت نواب کشیده بعد فرصت برداشتن زخمیان و نعتشان لشکر
 خود پس پاگردید اما نواب همراهی نواب که به دست او شده بود کشیده برد چون
 لشکر غنیمت از نظر غایب گشت نواب بهادر همه مجربان و نعتشان لشکر خود را متع

بحر و جان غنیم برداشته آورد و بر فوی جراحیها و التیام زخمهای آنها فرمان داده
 خرج معقول بمرهم پیشی بهر کدام عنایت ساخت و غنیم بالشکر خود همت بجاکا پور
 شتافته اقامت ورزید چونکه ایام بارش بر سر رسیده بود و غنیم همونجا چنانی نمود
 نواب بهادر هم بهمانجا مقام کرد و غنیم گوپال را و ناظم مرچ را مع لشکرش در
 همون ایام بر شنگال بتاخت تاراج اینطرف تنگ بهدرار روانه ساخت چون آوا
 که باط هوڑل عبور جوی مذکور کرده رعایا را غارت کنان و دیهات را آتش زان
 رسید از پالیکار هر پین هلی و رای درگ و غیره مبلغ پیشکش بزور گرفته در تعلقات
 چتیل درگ رسید و شور و غوغای مردم آزاری در چارسوسی کرنا تک در انداخت
 و دندانهای حرص را تیز تر از ناخن گرگ کرده با طیمان خاطر مطلق العنان گشته
 بر سواد درگ متعلقه درگ مذکور اقامت داشته بود این خبر مفصل معروض جناب
 نواب بهادر گردید تا تمامی لشکر و اسباب شرف را همونجا گذاشته خود بدولت فقط
 شش هزار سوار اصطلیل و نه هزار سلی را و چهار هزار مردم یار و شمش ضرب توپ
 همراه گرفته جریده بسبیل بلیغار بلا اطلاع احدی در تاخت و تاراج بیوم بران جماعت
 اجل گرفته که غافل از حوادث ناس فلک دوار بود جمله دلاوران که کرده چنان نسلکها
 رنجیت که ناگاه شیرازه جمعیت ظاهر و تاب و قرار باطن او نشان از هم گسیخت که همچو
 اوراق جدا جدا پراکنده شده بر باد فنا رفتند و کسانیکه از اهل غنیم آلات جنگ
 بر زمین زده و سپان گذاشته دست عجز و الحاح در پیش غازیان شمشیر زن
 برداشته دندان نما امان خواستند از جان رستند و سردار آنجا عهده کرنا مش با لام قوم
 است دست جرأت و غیرت از سباب شایان ریاست و سرداری آنچه که

موجود داشت با دیگر سامان که بگارت مردم آزاری به دست خود نموده بود بر دوشتم

این مقوله زبان حیرت بیان او نمود

هر کسی چیزی را سباب جهان بدست است من همین دل را سباب جهان بردم

با چند مردم از یک طرف راه قلعه سر اگرت اهل بیرون زمان لشکرش مع ذکر هم که
 شربت ضربت شمشیر غازیان نچشیده تشنه لب وادی گریز بودند جزینپناه خندق
 قلعه سر اسیراب خاطر شده نیاسودند و بعضی از آنها بزار حیل و تردد پای گریز را بر سر
 سرعت زده افتان و خیزان هر دم را دم و اسپین انکاشتمه بلشکر پونه فایز شدند نو اب ظفر مند
 همه روز در فرودگاه لشکر بریده همه سباب چه از خیام و اعلام آلات
 جنگ فراهم ساخته بر اسپان و قیلان و شتران غنایم آن لشکر بار کرده تهمه را که
 انبارهای افتاده بود آتش زده مراجعت به لشکرگاه خود نمود چون غنیمت بر این
 دست برد مجاهدان و قوت یافت یقین دانست که خود درین مهم جان نبر خواهد شد و
 گفت خدا نخواست که اگر نوع دیگر بعمل آید ناموس و لتمدی بر او بی اعتباری
 میرود و به دران روز با قزاقان لشکر نو اب به تبدیل لباس و تعویب و لجه که در فن قزاقی
 و عدو فریبی نشان کمال داشته بودند به کسی آوران لشکر غنیمت پیوسته به ایشان
 یک دل شده وقت قابو بهنگامه دستگیر بر آن جماعت بر پا ساختن چیز را سباب
 نوزده زنجیر فیل نو در مهار شتر غنیمت کرده آوردند و بی وسواس خاطر جان ساس
 کمی آوران را بمشایه گاه تراش داس از زمین قالب آنها در ر بوزند هر گاه که غنیمت چون
 احوال لشکر خود بدین منوال خراب تر دید که با وجود انبوه کثیر شب بچگانی خسیب و در
 ترس جان از فرودگاه خود بیرون شتافتن نمی توانست علاوه برین بادش آن سال

طوفان دلخیاں برانگیخته زمین از سیرابی چون یده عاشق زار ترآمده و دست پای
 مردم و دواب از بردت هوا حرارت طاقت جنبیدن گم کرده بودند و اکثر مردم به
 کثرت هوای سرد شبها چون شیخ بسته شده در آغوش مرگ گرم خوابیدند بعضی
 امرای دولتشان ازین هول پاپیادامن اغماض جنگ کشیدند دل از دست داده
 بے نیل مقصود بعد یک سال و چند ماه بوساطت وکلای دانا مقدمه جنگ با وجود
 خریج لگوکها از روتا راجی لشکر به دو لک روپیہ فیصل ساختہ بدارالمقر خود برگردید
 نواب مظفر منصور بعد بند و بست آن صوب از راه نگر خوش و خرم معاودت
 فرموده بسرینگ پٹن فایز گردید معاً نواب دلاور خان بهمانہ بیماری رخصت گرفته
 بکولار شتافت از آنجامع احوال انتقال زنانه و در و بست سبب خانگی و غیره شبانست بموجب
 صدر از طرف نواب بهادر راه پایان گھاٹ سر کرده در ارکاٹ سکونت و زرید نواب بهادر
 باطلاع این معنی متحیر گشته تمانه خود را قلع و کولار روانه کرده در تصرف خود آورد

ذکر فتح نواح کرک و بند و بست کلیکوٹ و غیره که در سن
 یک هزار و یک صد و هشتاد و یک هجری واقع شده آنکه

از هنگام سلطنت بیجا پوریان زمینداران این نواح مثل کرک و ال و کلیکوٹ و ال
 و غیره پیشکش شایان بدار السلطنت شاهی بمعرفت حاکم صوبہ سرامیر سائیدند
 بعد آن بنا ظم دکن یعنی نواب آصف جاه مبلغ مقره گاه بلا عذر زبور و عبور افواج
 عایدی ساختند و در آخر ایام نظامت آصف جاهی که به سبب خود نمائی و فوج
 کشی مرہٹہ نواب موصوف از آنجا که از جنگ غنیم فراغت دست نمئی داد اتفاق بند و بست

آن نواح نشدند از همه با وقت را عنایت دانسته خیره شده بودند و بی اندیشه بجای
خود با خداوندی میکردند و حکام صوبه سران را که از طرف ناظم دکن مأمور گشته بودند
این نواح بودند بکار سرکار مستقیم نموده غافل می شستند بلکه با خدر شوته تا غماض
صریح در باب پالیکاران می نمودند چون نواب بهادر ترقی کرده بزور بازوی عجمت
و مردانگی همه ایشان را زیر کرده بملقه اطاعت خود کشیده رام فرمان سامی و بنده
ندابیر گرامی خود کرده بود بعد چندی بسبب فوج کشی مرهطه بعزم تسخیر کرناٹک و مأمور
بودن آنجناب در دفع ایشان باز زمینداران مذکور بجای خود با خیره شده در مشورت
برداشتند بقتل و غارت ثمانه داران نواب که در آن نواح بودند پیرداخته آنهمه ملک
در تصرف خود با آورده بودند هرگاه مفصل این کیفیت بسمع مبارک رسید و از جنک مرهطه
بالفعل فراغت حاصل شده بود از راه نگر و ساحل دریا چون شهر برتریان سمت آن
دشت آفت طشت بیاکانه خرامید و شش هفت صد گشتی پای ماهی گیر جمع خست
سامان رسد و غیره از راه دریا طلب داشت و خود بدولت مع سپاه بار و پیاده و توپخانه
بر سر آنجاست یعنی چون اجل ناگهان وارد گشت اول بر پالیکار تعلقه بلکه در همون فرصت
تعلقات ملحقه بطن را غارت کرده اموال و اسباب و مواشی رعایای سرکاری برد
و این معنی موجب منتشر حواس سبب پرگندگی سکنا می شد و صورت جمعیت خاطر
و امنیت و آسودگی رعایا و برایا جز تبذیر و اتیصال ایشان بنظر انور نیامد حمله شیرانه کرده
بتاخت و تاراج بیجان همت گماشت چون پالیکار آنجا طاقت مجادله و مقابله
باین شیرخونخوار در خود نیافت قلعه را حالی کرده مع اسباب و وابستگان خود
مثل روابه به بیابان پناه گرفت با اتفاق کژک و الاستعد بچنگ شد نواب

حیدر دل میباشد و این حال همان گران در قلعه بل گذاشته بلا توقف عازم پیشتر
 گردید و در اندرون دشت هوناک چون بیلان مان قدم جلادت کشاد و متصل
 موضع عقرب نار فیما بین ایشان جنگ عظیم و حقیقتش سخت روداد چنانچه در آوریش
 اول سرشته استقامت و کار آزمائی از دست لشکریان اب فترن نزدیک بود بای
 حال خود بدولت و بچند مباحران کار آزمای پناه اشجار بر عقب مقهوران رسیده چنان
 شمشیر آزمائی نمود که کارنامه رستم و اسفندیار بیاد و در کار در داد و اکثر سردار و سپاه
 بغی از جان و مال خراب پایمال شده و بگریز نهادند و بعضی به پناه لشکریان دولت
 خداداد در آمدند و صاحبزاده بلند اقبال یعنی شیخو سلطان نخستین شجاعت ذاتی
 خود که نمود همون روز بود که چهره شجاعت را از اولاد و اولادش سرخ و
 حاصل گشت آنچه آن است چونکه پدر جلیل القدر مع شجاعان چاکدست در تاخت
 جمعیت باغیان را زیر زبری نمود خود که هجده سال سن شریف داشت بیاوردی طالع
 همایون سراج جایگه لواحقان یعنی زنان پالیکار پناه گرفته بودند و از زرمگاه دوستان
 فرسنگ فاصله داشت و تراکم اشجار چون کاکل پر پیچ و تاب مشکویان بود گرفت
 به دوستانه بر آمد کار گزار صلابت شعار یلغار نموده راست بر سر ایشان رسید اگر چه
 محافظان ناموس پالیکار خبردار شده از بنادیق و سان شمشیر آبدار راه آمد و شد بر سینه
 الا شیران باصوالت بیک حمله جهانگیری چه دست آزمائی شجاعت نمودند که باد پورال
 از دل مادر زمانه برفت آخر ناموس اران بغی ننگ مردی خود را بر باد داده ز سر جدار
 زنان پناه گرفتند و برخی از آن گروه خود لباس نمان پوشیده از ضرب شمشیر مردان
 کاری لرزیده سرنگون بر زمین افتادند و بعضی که بی باکانه دست چاغبانیدند بی نیل

مقصود از جان درگذشتند پس صاحبزاده بلند اقبال سر نیاز بدرگاه ظفر بخش حقیقی بر خاک
منت سوده مع ناموس بی ناموسان و دیگر غنائم بهره یاب مجرای پدر جلیل القدر گشته مورد
عنایات افضال گردید چون پالیکار خرابی حال ملازمان خود دیده سر بحیب تفکر و تخییر
بود که ناگاه تاراجی خانه واسیر گشتن ناموسهای خود شنید دست لغابین بر سر خود بستند
زده بحال تباه مع چند خواص دست بسته حاضر حضور شد و چون خادمان که اطاعت
بر میان جان بسته پرستار جلیل القدر گردید و جمیع آفته و امتعه مع خندان
و دندانهائی فیصل که تخمیناً بار پنجاه شتر فراهم کرده آبا و اجداد پالیکار قومه بود یکبار
بنظر فیض اثر گذرانید نواب بهادر بحال زرنهار خواه نظر فیض نگاه پرورش مبدول
دشتمه همراه خود گرفت و ناموسهای او را مع تعلقه باز باو بخشید و با امنیت رعایا و
آبادی ملک تاکید آکید فرموده پیشتر نهضت نمود چون کلکوت و الہ نجرانی تاراجی پالیکار
تعلقه بل اطلاع یافت بلکه پیشتر خود مشاهده کرد ترسید که عاقبت کار خود چه خواهد
پس بر فکر خود داری در افتاده اطاعت نواب مصلحت وقت و صلاح کار خود انکار
مطیع و منقاد گشت و زربسیار مع تحالیف آن دیار نذر گذرانیده داخل زمره
زرنهار خواهان شد تا نواب بهادر در قلعه مکره تهاه مستحکم گذاشته ملک بر او مسلم
دشتمه پیشتر نهضت کرد علی راجه حاکم کنیا نور که از قوم اهل اسلام بود و آن قوم اما پل
می نامند از تسلط رئیس اسلام رضا مند و خوشدل گشت و در اطاعتش ترقی و دولت
خود دانسته رجوع آورد و جمیع امور بتایید نواب بهمت گذاشت نواب بیغایت
بیغایت تسلی بخش خاطرش گردید چون حاکم مذکور واقف راز آن ملک بود لهذا بموجب
ساخته متوجه بندوبست نواح کلکوت شد و سرکشان آنجا را که از قوم نامیاری

سخت سرکش و تهورنش بودند بزور بازوی شجاعت و تدابیر عد و مال مستخر کرده بعضی بارها
 بقتل رسانید بعضی بار را بطوق و زنجیر مقید ساخت پالیکار چرکل نیز زیر ساخت
 متصرف ملک مالش گردید چون او زنده بدست نیامد و کشته شد سپهرش را که هفت ساله
 بود اسیر کرده به نسبت فرزند می خود عزت بخشیده ایاز خان نام نهاد و دیگر برادرانش
 هم بودند حاصل کلام چون بمحاصره قلعه کلیکوٹ همت گماشت سرگروه آن قوم دید که
 کار بند و بست دولت خود را و بخرابی آورده و همه ملک و مال تبصره غازیان لشکر نواب
 بهادر رفته نیارای جنگ و مقابله و نه پای گیر از آن معرکه لاچار شده و کلارا با تحالف
 و سامان آذوقه لشکر و پیشکش فرستاده عند جبر ایم خود خواست نواب مقتضای مصلحت
 وقت و کلارا بحضور طلبیده شسته سخنان عتاب آمیز ارشاد فرموده از قولنامه طمانینه
 خاطرش سرفراز ساخته طلبید بعد ملاقات از جان و مال امان بخشیده از خطای
 او در گذشته لاکن ملک از دست تصرف او بر آورده فقط در ماهه معقولش
 مقرر ساخته فارغ گشت چون این خبر در اطراف آن نواح شایع شد که نواب
 بهادر ز بهار خواهان را در ظل دولت بهایون خود پرورش می سازد و بغیان را نیز
 بازوی شجاعت خود چنان براندازد و تاراج می کند که نام و نشان آنها بلکه اولاد
 و خویشان آنها از صفحه هستی ناپدید گردند باین نامیاری و مایله با حلقه فرمان برداری
 در گوشه ل صدق منزل انداخته که عبودیت بر میان فدویت برستند پس از آنجا
 نواب بهادر تا کجی بند در وقت افزاشده مبلغ خطیر از سکنای آن نواح گرفت
 تمامی نایم را زیر حکم خود در کتبه و راجه طیوار از دست برد غازیان شیر صولت
 و شهر بر سیرت اندیشناک گشته به بیم تاراجی ملک و دیار خود بسیت و هشت زنجیر

فیل و هفت کک و پینه نند فرستاده از آن طرف برگردانید نواب فتحیاب قریب و سال و نوح بخش
آن سمت بود و بیله بی ناماران اطراف کوستان سکنای آن نواح کویت و غیره پرداخته سران
موصوف سردار لیر البصوبدار آن نواح مقرر کرده فوج گران متعینش نمود و تنبیه پذیر گیر کشتان و تشارت
کیشان آنصوب تاکید فرموده بربند و بست پالیکاران دژ کل همت گماشته بودند

ذکر فوج کشتی ترک را و اما که حال مادهورا و بود بر بلاد
کز نامک بالاکهاط و رسیدن چشم زخم عظیم و صدمه مستقیم
بر لشکریان نواب بهادر در میدان کوه چیرکولی که شمالی و کروی
سرپرنگ پین است و آخر الامر کام فتن او به پونا و ذکر
محاربات که در آن آوان روداد آخرین یک هزار و یک صد

و هشتاد و دو و هجری آنکه

چون مادهورا و از هم اول و ثانی مایوس برگردید بر نامرادی خود دامت با می کشید که
آخر بهمین کاهش مرض خفقان عارض شده جان خود در باخت و نار این را و
برادرش قائم مقامش گشته چندی در ضبط و نسق خود بوده پس آن که خارج حالت
مایوسی بالاکهاط در دل و هم می خلید بنا بر رفع تشویش و کاهش خود فکری دقیق بجا
برده ترک را و اما حال خود را با یک کک بیست هزار سوار و پیاده و یک صد ضرب
توپ پلچر پیچیر این ملک و از ساخته خود بیستار اشتافت چون ترک ما در
این حد و دیانت کوچ کوچک طی مراحل قطع منازل کرده در رسید و جو تنگ

بهدر اعجب نمود تا همه پالیکاطان آن نواح یعنی مرار او چیتیل در کوه الورتین گری
واله مرکیسی الی و کتک کیر پالو الی و غیره که از دست غضب نواب بهادرامان یافته بودند
بیکبار با مرهطه سازش کرده هر کدام خدمات نگهبانی لشکرش و بهرسانیدن غلات
رسدند و خود را گرفته رسیدند و حاکم ساونور و کورینیر همون طریق پیوژند پس
ترک ما از آنجا پیشتر کوچیده بعضی قساعات متعلقه پٹن را که بی مرمت بود و طمانه
مستقیم نداشت تسخیر کرده تبصره خود آورد و سمت پٹن در تاخت و دست تمام
بتالاج و یغا و خرابی رعایا دراز ساخت و لشکرانش اکثر دیهات و تعلقات اچنان
خراب و بی چراغ نمودند که تا حال آباد گشت و در هر یومی که لشکر بود میت اثر
آن خانو ویران یک و ز فرود آمد سالها ویران افتاده مسکن چغرو پوم گشت و بر
زمین که یک و ساعت افواج غارت امون آن مردم آزار توقف می نمود از زیر
زمین نعره الامان و صدای الحفیظ بگوش زمان و زمانیان میر رسید چون او صحرای
آن نواح را از وجود شیر و شتره صفت خالی یافت بیابا کانه قدم جسارت بر کشاده
تلف اموال و ائقال سکناسی بالا گماشت همت گماشت چون نواب از غم غنیمت و
تاختن او در آن نواح وقوف یافت مع لشکر و سامان جنگی از آنجا مراجعت کرده
بسرریگ پٹن رسید و بعد بنبد و بست آنجا کوچیده از راه چن پٹن سمت جنگل ماگویی
درگ باین اراده که هر گاه مرهطه بمحاصره دار السلطنت پٹن همت گمارد خود از عقب او
در تاخته او را از ریساز و آمده پناه گرفته در انتظار فرصت بود که ترک از رسیدن نواب
بهاد و طرف درگ مذکور خبردار گشته مع توپخانه و لشکر عازم آن سمت گردید نواب بهما
از نیمعی آگاه شده شب شب بر هر اول لشکرش زده داخل کوه مسیلکوئو گردید روز